

ماه اگر گفتم عذارش عذر میخواهم که نیست
 ماه را بر فرق چون زلفش کلاه از مشک و طیب
 سرواگر خواتم چو بوستان و لب و چشم و رخس
 سروکی بار آورد تار و رطب بادام و سیب
 نه قدش نخلی که بی خون جلر بخشد ثمر
 نه رخس سیمی که بی آسیب دل گردد نصیب
 آنکه از من مدعی دورش تصور می کند

داده ام جایش بچشم از کوری چشم رقیب
 خواهی از ناهید مرگ خویش یا دیدار دوست
 رو تو سل جو بذکر آیه ام من یجیب

برسری نیست بدتر است

بقلم آقای کسروی

آقای مدیر در شماره هشتم آرمغان در آخر مقاله آقای مسرور دوسه
 سطری بعنوان توضیح نوشته شده که پاك مبهم است و مقصود نویسنده پیدا نیست
 و چون نام من در آنجا برده شده چند تن از خوانندگان مجله چگونگی را از
 من حویا و پس از آگاهی با اصرار خواستار شده اند که شرح قضیه را در مقاله
 نوشته برای چاپ در آرمغان ارسال کنم تا آسیبی از سر زبان پازسی رفع شود.
 بخواهش آن دوستان بنگارش این مقاله می پردازم :

از نوشته های پهلوی که از زمان ساسانیان یا از آغاز اسلام باز مانده و
 اکنون در دست ماست چهار تکه نوشته ایست که بنام « اندرژ پیشینیکان »
 نامیده می شود و در جزو دیگر نوشته ها در کتاب « منتهای پهلوی » در بهمنی چاپ

یافته است . یکی از آن اندرزها جمله هائی است که ما در اینجا می آوریم سپس هم معنی آنها را خواهیم نگاشت :

« پت نام یزدان »

داناکیه رای تاك نیست . ریشکیه رای نام نیست . گوشنیه رای ناژشن نیست . گیتی را پایشن نیست . خواستک رای بورژشن نیست . زندکیه رای رامشن نیست . زروان رای داروک نیست . مرگیه رای چارک نیست . زنان رای خرت نیست . خوتای رای همباز نیست . و از این همآك اووت ترکیه بر میریت خوتای از او خوشنوت نیست . و هرکیه خوتای از او خوشنوت نیست او رای اندر وهشت بامیکک یاک نیست فرچفت پت دروت و شاتیه ورامش « ترجمه : دانائی را تانیست ، رشگک را نام نیست ، (ولی جمله معنی روشن ندارد شاید نسخه غلط باشد) ، گرسنگی را ناز نیست (این جمله نیز معنی روشن ندارد) ، گیتی را پایداری نیست ، خواسته را بالیدن نیست ، (بورژشن بمعنی بالیدن اگر چه در پارسی نیامده ولی در ارمنی معروفست و در اینجا معنی دیگری که مناسب جمله ما باشد در نظر نداریم) ، زندگی را آسایش نیست ، زروان را دارو نیست (زروان در دین زردشت نام خدای پدر اهرمن و هر مزد می باشد ولی در این جمله گویا بمعنی سرنوشت باشد) ، مرک را چاره نیست ، زنان را خرد نیست ، خدا را انباز نیست ، از همه اینها آن بدتر است که کسی بمیرد و خدا از او خوشنود نباشد ، هر کس که خدا از او خوشنود نیست در بهشت او را جای نیست ، (بامی را که بمعنی روشن است برای بهشت صفت آوردن در جای دیگر ندیده ام) ، انجام یافت بدرود و شادی و آسایش .

کسانی که بزبان پهلوی آشنا هستند میدانند که در این زبان یکرشته کلمه هائی بوده که از آرامی (زبان عراق در زمان ساسانیان که با عربی نزدیک بوده)

گرفته شده و ایرانیان در برابر هریکی از آنها کلمه از پارسی داشته اند و قاعده این بوده که در نوشتن آن کلمه های آرامی را که هزوارش مینامیدند نوشته ولی در خواندن آنها کلمه های پارسی می خواندند .

مثلا جمله یازدهم از جمله های پهلوی بالائی بدینسان نوشته می شود .
 « و من زنه هبماك عله سری تر من برا یمرتینیت خوتای من عله خوشنوت لمینیت »
 ولی ما در خواندن بجای کلمه های (من) و (زنه) و (عله) و (سری)
 و (من) و (یمرتینیت) و (لمینیت) که هزوارش هستند کلمه های پارسی
 (از) و (این) و (او) و (و) و (کیه) و (میریت) و (نیست)
 می گذاریم . یکی از دشواریهای زبان پهلوی همین موضوع هزوارش است
 زیرا بسیاری از هزوارش ها برابر پارسی آن دانسته نیست و برخی کلمه ها
 هست که نمیدانیم هزوارش یی پارسی است لیکن هزوارش های این اندرزاها از
 کلمه های بسیار معروف و معمول پهلوی است که جای اشتباه نیست .

با اینحال باید دید که چه اشتباه شگفتی از این جمله ها برخاسته و مایه
 چه گمراهیها شده است . تقصیر این مطلب آنکه در چند ماه پیش یکی از
 معاصرین در یکی از مقاله های خود کلمه « سری » را که هزوارش « وت »
 (بد) است و در همه کتابها معروف می باشد هزوارش ندانسته بلکه پارسی پنداشته
 و کلمه « عله » را پیش از آن که هزوارش « او » ضمیر غایب است بمناسبت
 کلمه علی عربی بمعنی « بر » گرفته و خلاصه آنکه بجای عبارت « اووت تو »
 کلمه (بر سری) گذاشته و مدعی شده که کلمه (بر سری) در نوشته ها و گفته های
 مؤلفان و شاعران قدیم هم معروف و معمول بوده است .

در همانوقت در روزنامه ایران آزاد مقاله درازی دیده شد که نویسنده

کلمه (بر سری) را در میان کلمات خود بارها بکار برده و در یکجا هم آنرا با

کلمه (بعلاوه) شرح و تفسیر نموده است .

سپس قضیه در این حد هم نایستاده ناگهان دیده شده که آقای دکتر مسرور در مقاله خود بعنوان (تقد نو) که در شماره های ارمغان چاپ می یافت در جایی کلمه موهوم (بر سری) عنوان کرده و برای اثبات وجود آن در پارسی بهمان عبارت جمله یازدهم اندرز معبود تمسک کرده اند . پیداست که آقای مسرور هرگز گمان نکرده که در کتابهای پهلوی آنچه که هرگز نتوان یافت کلمه (بر سری) است . این بود که من شرحی با آقای مسرور نوشته خواستار شدم که اشتباه خود را در شماره دیگر اصلاح کند که مایه گمراهی دیگران نباشد . ولی متأسفانه ایشان بچند جمله مبهم بسنده کرده و گذشتند

این بود موضوع آن یاد داشت مبهم آقای مسرور . نتیجه این مقاله آنکه در پهلوی هرگز کلمه (بر سری) نیست و در آن عبارت (اندرز) که این کلمه را در آنجا نشان میدهند آنست که ما نوشتیم . ولی ما منکر این نیستیم که در جای دیگر از اشعار شعرای دیرین یا در تشریح چنین کلمه ای بکار رفته باشد . منکر نیستیم برای اینکه من در اشعار شعرای دیرین جستجو و غور رسی که دیگران دارند ندارم و نمی خواهم بی کاوش و کنجکاوی بگویم که نیست یا هست . این موضوع را با آقای مدیر ارمغان واگذار می کنم که عقیده خود را بنگارند .

اگر در نوشته های قدیم چنین کلمه ای پیدا شد چه بهتر از اینکه به ترویج آن برخیزیم و نگارنده نخستین کسی خواهم بود که آنرا در نوشته های خود بکار برم . مدعیان هم اگر شعر یا تشریح سراغ دارند که این کلمه در آنجا بکار رفته نشان بدهند در صورت صحت با همه گونه سپاسگزاری می پذیریم . ولی اگر از اشعار یا نوشته های کهنه دلیلی بدست نیامد مسلم خواهد گردید که

این کلمه ساختگی و موهوم است. بهر حال باز تکرار می‌کنم که در پهلوی چنان
 نامه (برسری) نیست و آن نوشته‌های مزبور در خور این نیست که کسی بر
 آنها اعتماد کند.

انوری

روبهی میدوید از غم جان	روبهی دیگرش بدید چنان
گفت خیر است باز گوی خیر	گفت خرگیر می‌کند سلطان
گفت تو خرنه چه می‌ترسی	گفت آری و نیک آدمیان
می‌دانند و فوق می‌نکنند	خرو رو باهشان بود یکسان
زان همی ترسم ای برادر من	که چو خر بر نهدمان پالان
خرز رو باه می‌بنشانند	ایت کورن خران بیخبران

انتقاد

حضرت آقای مدیر

در مقالات انتقادیه آقای کاسمی در شماره های ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲ چندین
 غلط و اشتباه بنظر آمد که برای کشف حقیقت و استفاده عموم بعضی را نگاه داشته برای
 درج تقدیم داشتم.

«۱» صفحه ۲۱۳ سطر ۱۰ (بظرافت فکر و دقاقت خیال) دقالت در لغت
 بمعنی دسته هاون است نه دقت.

«۲» صفحه ۳۶۰ سطر ۱۶ (که مقامشان اجلی است) اجلی بجای اجل ناصواب است.

«۳» صفحه ۴۳۶ (تمجیح الرجل ای تکبر و افنخر) تمجیح بمعنی تکبر
 است نه تمجیح.

«۴» صفحه ۱۶ سطر ۱۸ (قواعد و قوانین دستور زبان مادری) عیناً مثل
 اینست که (همان درب را دق الباب کرد).